

# میدن پرست

جان همپدن



در سال ۱۶۴۳، یعنی ۳۰۰ سال قبل  
بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۸ ژوئن «پرنس  
رابرت آف راین» سوار بر اسب با دو هزار  
سوار و پیاده در پشت سر و سد و بیست نفر  
اسیر نیمه عریان که رکاب سواران کشیده  
میشدند فاتحانه شهر اکسفورد برگشت.

انگلستان دچار جنگ داخلی بود و مراتع سرسبز دشت  
جنوب «اکسفورد شایر» قسمت بیطرفی بود که مابین قشون شاه  
پارلمان قرار داشت. چارلز اول در اکسفورد بود «ارل آف  
اکس» فرمانده کل قوای پارلمان مرکز فرماندهی خود را اخیراً بقصبه  
«تیم» منتقل کرده بود تا بجادهای لندن مسلط باشد. دو لشکر  
«رِد و مشکوک» در مقابل هم قرار داشت زیرا هیچیک از طرفین  
خط مشی معینی نداشت ولی رابرت خواهر زاده چارلز که فرمانده  
سواران سلطنتی بود نمیتوانست آرام بگیرد. در این بیست و  
چهار ساعت تهاجم بچهار مایل مرکز فرماندهی دشمن رسیده بود  
در جایی به پیش قراولان خصم حمله برده و در جایی دیگر پیش  
قراولان دیگری را محو و نابود کرده بود و بالاخره در زد و خورد  
نهایی معاقبت خود را در دشت «چالکروو» شکست داده بود.

موقعی که درباریان و لشکریان مراجعت بیروزمندان او را  
نخسین میگفتند هنوز از علت شادی بزرگتری اطلاع نداشتند  
یعنی نمیدانستند که در یازده کیلومتری یکی از خطرناکترین  
دشمنانشان در حالیکه دو گلوله تفنگ بشانه اش اصابت نموده  
بارانی بیابانها را پیموده بطرف «تیم» روان است این شخص  
«جان همپدن» سرهنگ پیاده نظام «بوکینگهامشایر» بود که  
صبح همان روز هنگامیکه لشکریان پارلمان در دشت «چالکروو»

مغلوب و پراکنده شده بودند بموقع رسیده دو باره آنان را  
تحت نظم آورد و برای حمله دیگری که از روی اضطرار  
صورت میگرفت آماده ساخت تا شاید بدین وسیله بتواند  
رابرت را معطل نموده راه عقب نشینی را بر او مسدود  
سازد. این حمله هم بینتیجه ماند و همپدن قبل از آنکه  
عمل انجام گیرد کاری را که هرگز نکرده بود کرد یعنی  
با سر آویخته دستها را روی گردن اسب نهاد و پشت  
بمیدان جنگ کرده قبل از غروب به «تیم» رسید و تا شش  
روز با اراده ای آهنین درد شدید خود را تحمل نموده مرتباً  
برای پارلمان نامه املا میکرد و تاکید مینمود که جنگ را  
جدیتر تعقیب نماید. بالاخره در بیست و چهارم ژوئن در  
گنشت و روز بعد در میان تپه های «چیل ترن» در  
کلیسای «گریت همپدن» مدفون گشت.

مرگ وی در میان گروه پارلمانی بقدری تولید وحشت نمود  
که چنانکه «ارل آف کلارندن» بعداً نگاشته «گوئی تمامی لشکر  
انان شکست خورده است». علت این وحشت را باسانی میتوان  
استنباط کرد زیرا قبل از آنکه تصادم مذهبی و سیاسی منجر بجنگ  
علنی گردد جان همپدن در مخالفت با شاه سهم بزرگی داشت.  
این مرد نمونه‌ای از انگلیسهای بسیاری بود که چه قبل از



او و چه بعداً در امور ملی شخصیت برجسته و بزرگی حاصل  
کرده اند. اگر فشار پیش آمدها  
واحساس خطری برای اصول مهمه  
ملیت همپدن را که ملاکی تربیت  
شده و متحول بود بصحنه سیاست  
نمیکشاند البته قانع میبود که عمرش  
را سر املاک خویش بگذارند زیرا  
هوای جاه طلبی در سر نداشت. در  
دانشکده «مگدالین» در اکسفورد و  
«ایزتمیل» در لندن اساس معلومات  
وسیع خویش را در تاریخ و حقوق  
چنان استوار ساخت که بعداً هم او را  
بسیار بکار آمدند. از لندن لذت

فراوان برد ولی بعداً بزنگی خانوادگی بر مسرتی در املاک وسیع خویش واقع در «بوکینگها مشایر» بازگشت. این املاک تقریباً از ۶۰۰ سال قبل بخاندان وی تعلق داشته. بهر صورت در این وقت اختلافات مذهبی و سیاسی این دوره بوا-طه عدم مهارت و سوء اداره جیمز اول هر لحظه شدیدتر میشد زیرا اصراری داشت که شاه بعنایات سبحانی مافوق قانون و مجلس است. همیدن در سال ۱۶۲۱ بعصویت پارلمان انتخاب شد و از ابتدای سلطنت چارلز اول در سال ۱۶۲۵ با فعالیت تمام شروع بمخالفت با دربار نمود. در پارلمان کمتر صحبت میکرد ولی چیزی نگذشت که عضو شایسته چندین کمیسیون گردید که مجلس کارهای پیچیده خود را توسط آنها با کفایت انجام میداد - یعنی کمیسیونهایی که بزودی شروع بشبه انقلاب نمود.

علت انقلاب فشار اقتصادی نبود زیرا کشور نهایت ترقی را داشت و نه علت آن رفتارهای ظالمانه بود بلکه انقلاب از قلب و فکر ملتی سرچشمه میگرفت که مسائل مذهبی و قضایی حکومتی را با جدیتی زیاد تلقی میکرد و روحش از حس مسئولیت مستقیم هر فرد در پیشگاه خداوند قهار آکنده شده بود در مسئله دیانت نزاع سختی بین فرقه «ارمینین» «ایروان» «آرمینیوس» هلندی - ۱۶۰۹-۱۵۶۰- که مؤسس فرقه جدیدی در مذهب پرستان بود - مترجم) و حزب «رویالیست» از یک طرف و پرستانها و «پیوریتن» ها از طرف دیگر جریان داشت ولی نتایج باقیه این نزاع بیشتر مربوط بقانون اساسی بود تا بدین و مذهب. حکومتی که سرچنانان انقلاب انگلستان مشغول استواری آن بودند برای دقیا تازگی داشت.

مجلس عوام که در این موضوع بیش از مجلس اعیان فعالیت بخرج میداد اجتماعی بود از ملاکین و وکلای حقوق و چند نفر تاجر متمول که عده اخیر الذکر نماینده عوام الناس محسوب نمیشدند بلکه نماینده قدرت متراشد طبقه متوسط بودند. مجلس عوام در ادعاهای خود جسورتر میگشت و با امتیازات غضب شده خود بیشتر رشک میبرد. شاه عقیده داشت که اراده او مبدء قانون است و خود میتواند فرامین صادر کرده برای تنفیذ آن محاکم قانونی تشکیل دهد و همچنین قضاات را مطیع خویش میخواست. پارلمان مدعی بود که فقط خودش صلاحیت وضع قوانین تازه را دارد و دعوی بین شاه و رعیت هم باید در محاکمی رسیدگی شود که قانون عمومی

انگلستان (که غالباً مبنی بر رسوم و سوابق میباشد) در آن حکمفرما است و نیز میگفت که شاه بشخصه نمیتواند کسی را بزندان گسیل دارد.

از نقطه نظر عملی مهمترین نکته دعوی پارلمان بود بر اینکه وضع مالیات مختص اوست. چارلز اول در سال ۱۶۲۸ که قرارداد «پیشن اف رایتز» را قبول نمود نکات اصلی این مستدعیات را پذیرفت این قرارداد بیش از امتیازات «ماگنا کارتا» برای آزادی ملت انگلستان تفصیل و تعمیم قائل شده بود. معذک یک سال بعد شاه پارلمان را منحل کرده یازده سال بدون مجلس ملی حکومت نمود و بالاخره هم فقدان پول بود که او را مجبور باحضار پارلمان دیگری ساخت. در ضمن این مدت یکی از مهمترین محاکماتی که در تاریخ انگلستان روی داده است صورت گرفته مسائل حقوقی و مالی را برای عموم ملت واضح گردانید.

یکی از تدابیر شاه برای تحصیل پول «مالیات کشتی» بود که سابقاً فقط برای نواحی مجاور دریا بمنظور تهیه کشتی جنگی در مواقع خطر وضع شده بود و چارلز این مالیات را بر تمام انگلستان تحمیل نمود. وقتیکه در سال ۱۶۳۵ سومین مالیات را درخواست نمود خطر مشهود گشت زیرا اگر این خراج برای شاه مالیات کافی فراهم میساخت پارلمان را بکلی منحل نموده قدرت مطلق بدست میآورد. از جان همپدن مبلغ بیست شیلینگ مالیات بابت املاکی که در «ستوک مندول» داشت خواستند ولی نامبرده این مالیات را غیرقانونی خوانده از پرداخت آن امتناع ورزید. تا شش هفته محاکمه او در دیوان مالیه ادامه داشت و ششماه طول کشید تا قضاات عقیده خود را که هفت رأی برله سلطان و پنج رأی برله او بود اظهار کردند.

«کلارندن» تاریخ نویس سلطنتی معاصر او مینویسد که وی قبل از موضوع مالیات کشتی در بلوک خود بیشتر مشهور بود تا در بین مردم تمام کشور ولی بعد از آن تمام او بر سر زبانها افتاد و هر کس بنحوی سؤال میکرد که این شخص چکاره و کیست که جرئت نموده است بتنهائی دفاع از آزادی و شخصیت کشور را بهمه گرفته نگذارد که مملکت قربانی دربار گردد. رفتارش در این آشوب بطوری معتدل و محجوب بود که کسانی که با دقت تمام مترصد یافتن ایرادی بر شخصیت او بودند تا بتوانند از ثبات عزمش بکاهند مجبور شدند عادلانه گواهی دهند. حکمی

شدیدی داشت غیرقانونی بودن محاکم ممتازه سلطنتی و کلیه مالیاتهایی را که شاه وضع کرده بود اعلام نمود. پرفسور جی - ام - ترولین میگوید « پارلمان ممتد (منظور پارلمانی است که چارلز پس از قمرت یازده ساله دعوت نمود و بر خلاف معمول این پارلمان در حدود شانزده سال عمر کرد - مترجم) نقطه حقیقی برگشت تاریخ سیاسی مال انگلیسی زبان است . . . و حکمفرمایی بر کشور بدون اشتراک مجلس عوام هرگز ممکن نخواهد بود ». تیرگی روابط بین شاه و پارلمان در ژانویه ۱۶۴۲ بر ملا شد بدین نحو که شاه سعی نمود « پیم » و « هامپدن » و سه نفر دیگر از اعضا را در مجلس عوام توقیف کند ولی این عمل نسنجیده او با عدم موفقیت مواجه شد. در اوت همان سال بیرق خود را بر فراز « تیننگهام » بر افراشت. این آغاز جنگ بود بنابراین جان همپدن در سن ۴۸ سالگی سرباز شد و هنگ « جامه سبزه های بوکینگهام مشایر » را بوجود آورده فرماندهی آن را عهده گرفت این مرد شجاعت بزرگی از خود نشان داد و همین شهامت باضمام لیسافت وی در تشخیص درجه اهمیت امور بود که ناچار او را بسوی بیابان « چالگروو » کشانید.

خیلیها برای انگلستان کارهایی بزرگتر از خدمات همپدن انجام داده اند ولی در شجاعت و مهارت بیربائی که او بروز داد در صحت و درستی ممتازی که وی دارا بود و در مخالفتی که این شخص در قاطعترین لحظات بر علیه قدرت سلطنت انجام داد رمزی بود که تصورات عمومی را بخود جاب نمود. شاید او یگانه انگلیسی باشد که ب لقب « میهن پرست » مفتخر شده است. همپدن هیچگاه خود را بیش از فرمانده دوم نمیدانست زیرا در پارلمان در رتبه اول « لیاات » و در مرتبه ثانی « پیم » را پیشوا

که بر علیه او صادر کردند بمراتب بیش از آنچه میتوانست بمتظور واقعی حکم خدمت نماید بوی خدمت کرد. و قتیکه پارلمان جدید شروع بکار کرد چشم عموم مردم باو دوخته شده بود و او را « پدر میهن » خوانده منتظر بودند که کشتی وطن را مانند رهنمای کاردانی از میان تخته سنگها عبور داده از طوفان سهمگینی که تهدیدش میکرد نجات بخشد. اطمینان دارم که وی بواسطه قدرت و محبوبیتی که داشت در آن زمان بیش از هر یک از معاصرینش یا گذشتگانی که همردیف او بوده اند میتوانست باعث خیر یا شر شود زیرا در درستی معروف همه بود و بحدی دلباخته مصالح عمومی بنظر میرسید که هیچگونه منافع باطل یا خصوصی قادر بانحرافش از آن نبود. . . همپدن بسیار دانا و با استعداد بود روح مستقل و آزادی داشت که او را مورد پسند همه قرار میداد بعبارت دیگر مهارت و کفایتش در حکومت بر ملت از تمام کسانیکه من هرگز شناخته ام بیشتر بود. . . خوراکش بسیار معتدل و بر احساسات و عواطف خود کاملاً مسلط بود و بدینوسیله بر احساسات دیگران هم تسلطی و اثر داشت. بقدری ساعی و محتاط بود که زحمتکشترین مردم نمیتوانستند خسته و کمالش نمایند و استعدادش بقدری بود که هرگز گول زیرکی و تردستی دیگران را نمیکشود و شهامت ذاتیش با استعداد عالی او برابری میکرد.

در سال ۱۶۴۰ مجلس عوام اعلام داشت که حکمی که در موضوع مالیات بر علیه همپدن صادر گردیده است برخلاف قانون کشور و مخالف حقوق مالکیت و مبنای آزادی افراد میباشد و مجلس اعیان هم ابطال دوسیه جریان محاکمه را فرمان داد. سپس پارلمان تحت ریاست « جان پیم » که همپدن در وی نفوذ

### تدفین « جان همپدن »

نقاشیهای تاریخی « فیلیپ . کالدرون » نقاش شهیر انگلیسی که این تصویر هم یکی از آنها است و منظره تشییع جنازه « جان همپدن » سیاستمدار و مصلح بزرگ انگلیسی را نشان میدهد شهرتی بسزا دارد.



بود که در تفکیک اصول از فروع داشت و همچنین از قدرتی که در تبیین قضایای مهمه واجد بود. سرپیچی وی از پرداخت مالیات کشتی برای همیشه واضح ساخت که نباید شاه اجازه داد بدون تصویب پارلمان وضع مالیات نماید این درس و نظایر آن در عین حالیکه انقلاب انگلستان (که هو جد انقلاب امریکا و فرانسه است) جریات ناگوار خود را طی میکرد بر خاطر ملت منقوش شده جزئی از غریزه سیاسی مردم انگلستان گشت. غریزه ای که انگلیسها راه خود را در پیشرفت بسوی حکمت و دانائی و حفظ شئون انسانیت در امور حکمرانی بوسیله آن میابند و بالنتیجه دیگر جنگ داخلی یا حکومت استبدادی و یا دیکتاتوری نظامی را بر خود هموار نمیکند.

میدانست و در مدت چند ماهه جنگ هم با کمال صداقت تحت نظر «اسکس» که شخصی بی اراده بود بخدمت پرداخت. حتی اگر همین باین زودی تمیرد باز هم بالاخره پیشوائی به پسر عموی بیرحم و با کفایتش «الیور کرامول» میرسید. این شخص اخیرالذکر بود که چارلز اول را اعدام نمود و حکومتی جمهوری برقرار ساخت و آن جمهوری بتدریج تعدنی یافته بدیکتاتوری نظامی منجر گشت و اخرا الامر این وقایع باعاده سلطنت چارلز دوم در سال ۱۶۶۰ منتهی گشت.

همین پیشرفت آزادی سیاسی کمکی دائمی نمود یک قسمت از مهارت بزرگ او در مباحثات ناشی از قوه تشخیصی

## Ya'qub Saffari

The Sasanian dynasty which ruled over Iran was conquered by the Arabs and for two hundred years Arab rulers administered the country of Iran. During this period, as far as possible, they cast out all traces of ancient Iran to the extent that they transformed the script and language of the Iranians. The Arab domination was displeasing to the proud Iranians and they were desirous of a government which was their own and not foreign. At this time, a young man named Ya'qub, who came from Sistan and whose father was a coppersmith, made up his mind to deliver the Iranian Empire from the clutches of the Arabs. He collected a number of men round him and gradually advanced until after a short time he had the whole of Sistan and Khorasan in his power. Then he attacked the province of Fars. This, too, he wrested from the hands of the Arab rulers and, advancing into Mazanderan, seized this province also. The Khalif of Baghdad, who was the king of the countries of Islam and was of Arab race, was terrified by Ya'qub's activities. At first, he tried to frighten him, but Ya'qub, who was a man as resourceful as he was valiant, was not frightened and engaged in war with the Khalif but was defeated. He intended to collect an army and avenge this defeat, but he fell ill and died. These events took place 1,070 years ago.

Ya'qub was the first person who revolted against Arab rule. After him, (other) leading Iranians took courage and gradually freed the whole of the country from Arab domination. As Ya'qub's father was a coppersmith and the Arabs call a coppersmith "saffar", the descendants of Ya'qub were called "Saffaris."

## یعقوب صفاری

دو دمان ساسانیان که بر ایران پادشاهی میکردند مغلوب اعراب شدند و دوست سال کشور ایران را حکام عرب اداره میکردند و در این مدت ناممکن بود آنرا ایران قدیم را برانداختند تا جائیکه خط و زبان ایرانیانرا نیز دگرگونه ساختند. حکمرانی اعراب بر ایرانیان غیرتمند خوش نیامد و ایرانیان طالب دولتی بودند که از خودشان باشد نه از بیگانگان. در همین هنگام جوانی یعقوب نام از اهالی سیستان که پدرش مسگر بود بر آن شد که سلطنت ایرانرا از چنگ اعراب بیرون آورد چند نفر را دور خود گرد آورد و بتدریج پیشرفت کرد تا پس از چندی سیستان و خراسان را مسخر خود ساخت سپس به ایالت فارس تاخت آنجا را نیز از دست حکام عرب بیرون آورده بمانند رات روی آورد و این ایالت را نیز بگرفت. خلیفه بغداد که پادشاه کشورهای اسلامی و از نژاد عرب بود از کارهای یعقوب بهراس افتاد ابتداء خواست او را بترساند اما یعقوب که سری پرشور و دلی پر جرأت داشت ترسید و با خلیفه بجنگ پرداخت و شکست خورد. در صد آن بود که لشکری گرد آورده تلافی این شکست را بکند که ناخوش شد و در گذشت این وقایع در هزار و هفتاد سال پیش رخ داد یعقوب نخستین کسی بود که بر حکومت اعراب شورید بعد از او سران ایرانی جرأت یافتند و بتدریج تمام کشور را از حکومت اعراب خلاص ساختند. چون پدر یعقوب مسگر بوده و اعراب مسگر را صفار میگویند باینجهت دودمان یعقوب را صفاریان مینامند.